

خاطرات سعدالله خان درویش

رئیس مجاهدین نظامی جمعیت جنگل

به کوشش: جهانگیر درویش

سرشناسه: درویش، جهانگیر، ۱۳۲۴ -
 عنوان و نام پدیدآور: خاطرات سعداله خان درویش رئیس مجاهدین نظامی جمعیت جنگل / به کوشش
 جهانگیر درویش
 مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۷.
 مشخصات ظاهری: ۲۶۵ ص: مصور، عکس، نمونه.
 شابک: ۳۰۰۰۰ ریال: ۴-۲۰-۲۸۳۴-۹۶۴-۹۷۸
 وضعیت فهرستنویسی: فیبا
 یادداشت: نمایه
 موضوع: درویش، سعداله، ۱۳۶۲-۱۳۶۸. -- خاطرات
 موضوع: میرزا کوچک خان، یونس بن میرزا بزرگ، ۱۲۹۸-۱۳۴۰ ق
 موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق. -- جنبشها و قیامها
 موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق. -- اسناد و مدارک
 شناسه افزوده: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۱۴۷۲/۵۴۲ DSR
 رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۵۲۰۹۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۲۵۵۹۸



مؤسسه مطالعات
 تاریخ معاصر ایران

خاطرات سعداله خان درویش

رئیس مجاهدین نظامی جمعیت جنگل
 به کوشش: جهانگیر درویش
 ناشر: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
 حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
 تهران، خیابان ولی‌عصر، خیابان شهید فیاضی (فرشته)، نیش چناران، شماره ۱۲۸
 صندوق پستی: ۱۹۳۹۵/۱۹۷۵
 تلفن: ۲۲۰۰۳۴۶۹ دورنگار: ۲۲۶۰۲۰۹۶
 پست الکترونیکی: info@iichs.org
 نشانی وب: www.iichs.org
 آماده‌سازی، چاپ و توزیع: مؤسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر
 تهران، خیابان ایرانشهر جنوبی، کوچه شریف، شماره ۲، تلفن ۸۸۸۴۳۲۹۴ / ۸۸۸۲۸۹۰۳
 طرح روی جلد: حسین فیلی زاده
 چاپ نخست، شمارگان: ۲۰۰۰
 قیمت: ۳۰۰۰ تومان
 شابک: ۴-۲۰-۲۸۳۴-۹۶۴-۹۷۸
 کلیه حقوق این اثر متعلق است به مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

اینجا برلن ...، اینجا برلن ...، من شاهرخ ...

این جملات را در سن حدود سه سالگی، ۱۳۱۵، در یک زمستان که سرم از زیر پوستین سعدالله‌خان بیرون بود و در جلوی یک رادیو صبای آلمانی که شبیه یک قفسه بزرگ چوبی بود، در بالاخانه منزلی در کوچه باغ بزرگ خیابان عین‌الدوله که سعدالله‌خان پس از سالها عزلت بعد از شکست انقلاب جنگل و اشتغال به کار فلاحت در پوئینک^۱ ورامین از خانم فخرالدوله خریداری کرده بود، می‌شنیدم.

سالها در این منزل پای سفره عادت کرده بودم به گوش کردن به سعدالله‌خان پدرم از داستانهای جنگل و آشنا شدن به وقایع خوب و بد آن.

سعدالله‌خان در تمام دوران عمر خود وابستگی به انقلاب جنگل و مسائل آن را با خود همراه داشت. من در طفولیت تصویر داستانهای قهرمانی از آن داشتم و سپس آگاهی به یک واقعه تاریخی پاک و پر از ایمان و عشق به وطن که به شکست در برابر دشمنان این سرزمین منتهی شد، آگاه شدم و غرور فرزند سعدالله‌خان بودن و احساس حقارت کردن در برابر او را همواره همراه دارم.

پس از فوت مادرم در آذر ماه ۱۳۴۷ که سعدالله‌خان همیشه این همسر خود را نزدیکترین دوست و همراه تمام زندگی پرتلاطم خود می‌دانست، خلأ بزرگی در زندگی سعدالله‌خان احساس می‌شد.

در فروردین ۱۳۴۸ از سعدالله‌خان که ۸۱ سال داشت خواهش کردم همراه من که به یک سفر کاری به اروپا می‌رفتم بیایند و قول دادم که ایشان را به لژان سوئیس که محل

تحصیل جوانی او بود ببرم.

بالآخره حاضر شد با من به این سفر بیاید. از ایتالیا به آلمان و سپس به سوئیس ترجیح دادم سعدالله خان را با اتومبیل به مسافرت ببرم تا زمان بیشتری برای صحبت با او داشته باشم. محلهایی که خاطرات و فعالیتهای زمان جوانی را تازه می کرد برای او بسیار جالب بود در این سفر جرئت کردم از او خواهش کنم که خاطرات خود را روی کاغذ بیاورد و بالآخره موافقت سعدالله خان را گرفتم.

پس از مراجعت از سفر استدعا کردم که مدتی در منزل من باشد و در خانه خودش نماند به بهانه نوشتن خاطرات. سعدالله خان پذیرفتند و تمام خاطرات را در منزل من می نوشتند و پس از اتمام، استدعا کردم خودشان یک بار دیگر تمام یادداشتها را بخوانند و اگر تصحیح و تکمیل لازم باشد انجام دهند، ابتدا با تغییر جواب ندادند! و بلافاصله با لبخند قبول نمودند. سعدالله خان در سن ۸۳ سالگی - ۱۳۵۰ - این خاطرات را تمام کردند. و به دست من سپردند. پس از اتمام خاطرات با اصرار به منزل خود در خیابان عین الدوله رفتند.

سعدالله خان در سال ۱۳۶۲ پس از دوران کوتاه یکماهه کسالت که همواره تا لحظه آخر آگاه و حاضرالذهن بودند این دنیا را ترک کردند. در شب فوت ساعت ۹ شب از ایشان مطابق معمول با جمله هو حق مددی ...، خداحافظی و با بوسیدن روی یکدیگر و به امید دیدار در روز بعد روانه منزل خود شدم. وقتی به منزل خود رسیدم تلفن کردند که سعدالله خان این دنیا را ترک کردند.

مرحوم دختر عموی من، فرزند فضل اله خان برادر کوچک سعدالله خان که در جنگل نیز مدتی نزد سعدالله خان بودند و در خاطرات خود به ایشان اشاره کرده اند، به مناسبت روز یادبود سعدالله خان این شعر را سرودند و آن را به من دادند.

۱۳۶۰/۱۲/۱۲

آمد صدای هلهله از موج آسمان روحی عظیم می رسد اینک به کهکشان
افتاده است همه در ساکنین عرش برخاسته است نغمه احسنت قدسیان
مردی وزین نشسته سبکبال بر سمند رخشی سپید می بردش سوی عرشیان
مهمان تازه وارد ما مرد جنگل است امشب به نزد حضرت حق گشته میهمان

مولا علی به کوچک جنگل بخیه گفت سعداله است آمده در جمع دوستان
 مرد خدا و مؤمن بر حق و پاک دین درویش باصفا و صمیمی و بی نشان
 جنگاوری که حب وطن داشت بی دریغ فرمانده سپاه یلان و دلاوران
 بس روزها که در پی هر خصم در کمین من سالها ز کژی دوران چنان کمان
 در پیش رو همیشه بگفتی ز نیک و بد هرگز ز پشت سر نزدی بر کسی ستان
 یک عمر بوده عاشق ایران و گاه سوخت درد وطن کشیده و نیاورد بر زبان
 پیری سلیم و گمشده در آرزوی خویش با سینه پر ز رنج زمان را در این جهان
 حشمت اگر توراه نیاکان نیافتی در گوشه‌ای بمیر و از این در سخن مران

در خاتمه تمام کوشش من در جمع‌آوری یادداشتهای سعدالله‌خان و تنظیم اسناد اصلی مربوط به انقلاب جنگل این بود که صادقانه بدون دخل و تصرف به صورت یک خاطره که به زبان تکلم و نه ادبی به دست من سپرده شده، حفظ شود. سعدالله‌خان تمرکز زیادی در محتوای تاریخی این خاطرات داشت و اصلاً توجه به نگارش ادبی نمی‌کرد. به حق بعضی از نامه‌های خصوصی او آنقدر زیبا و پر از لطافت بود و این را از پدر خود میرزا سلیمان‌خان منشی باشی که منشی اختصاصی محمد ولیخان سپهسالار تنکابنی بود و انشاء فارسی منحصر به فردی داشت که نامه‌های خصوصی ایشان و جوابهای شخصیت‌های دوران حاکی از لطافت نگارش فارسی او بود و سعدالله‌خان نیز به حق از پدرش ارث برده بود. من معتقدم که سعدالله‌خان در خاطرات جنگل خود آنقدر محو در محتوای آن بود که جز به زبان حرف زدن معمولی برای روشن کردن جان کلام راه دیگری انتخاب نکرد.

من هم به خود اجازه ندادم که در این انتخاب روشن نویسی و ساده نویسی که مانند تکلم روشن و بی پروای او است دست ببرم؛ در ویرایش نیز این استدعا را از ویرایشگران دارم. این جمع اسناد و یادداشتهای خاطرات سعدالله‌خان را با شناخت از نیت ایشان به همسر او، مادرم فاطمه درویش تقدیم می‌کنم.